

## نقد مبانی فلسفی سکولاریسم

فریبرز محرم‌خانی\*

واژه لاتینی saeculam است (Smon Sehuster, 2000: 2/3). در اصطلاح، برای آن شش معنا آورده شده است که عبارت‌اند از:

۱. زوال دین، به این ترتیب که نمادها و نهادهای مذهبی پیشین حیثیت و اعتبارشان را از دست می‌دهند. در نتیجه، راه برای جامعه بدون دین باز می‌شود.

۲. سازگاری هرچه بیشتر با این جهان؛ به این معنا که در این جهان توجه آدمیان از عوامل فراطبیعی منفک شده و جلب ضرورت‌های زندگی دنیوی و مسائل آن می‌شود. به این ترتیب، علائق گروه‌های مذهبی با علائق گروه‌های غیرمذهبی درهم آمیخته می‌شوند و نمی‌توان یکی را از دیگری تفکیک کرد.

۳. جدایی دین از جامعه، در این معنا دین به قلمرو خاص خودش عقب‌می‌نشیند و منحصر به زندگی خصوصی می‌شود. دین خصلتی درونی می‌یابد و تسلطش را به هریک از جنبه‌های زندگی اجتماعی از دست می‌هد.

**چکیده:** عصر نوزایی در باختر، منجر به پیدایش الگوهای جدید نظری و عملی گردید. با گسترش دامنه و عمق این تحولات، کشورهای اسلامی نیز در معرض آن قرار گرفته و مواجه با سؤالات جدیدی شدند. یکی از مهمترین این سؤالات، جایگاه دین و رابطه آن با زندگی دنیوی بشر یا سکولاریسم است.

سکولاریسم از واژه‌هایی است که معادل مناسبی در زبان فارسی نیافته و در معرض کژتالیهای فراوان قرار گرفته است. چنانچه می‌دانیم، درک ما از متعلقات تجربه از طریق مقولات و مفاهیم صورت می‌گیرد. بنابراین، تجزیه و تحلیل مفهوم سکولاریسم اهمیت مضاعفی می‌یابد. در این مقاله مفهوم یادشده، در سه بخش، مورد تدقیق قرار می‌گیرد: بخش نخست، بررسی معنا و مفهوم و زمینه‌های شکل‌گیری آن؛ بخش دوم، بررسی مبانی فلسفی سکولاریسم و بخش سوم نقد و نتیجه‌گیری.

**کلیدواژه:** سکولاریسم، جایگاه دین، تجربه، مقدس، طبیعت بشر، اخلاق، فیزیک.

### معنای سکولاریسم

سکولاریسم، در لغت، به معنای زمان، عصر و مأخوذ از

\* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز قزوین.

سازمان یافته هستیم؛ از عبادات فردی گرفته تا خرافات. از همه مهمتر اینکه، ارزیابی اهمیت اجتماعی دین مسئله‌ای تجربی است. اما پیدا کردن وسایل قابل اعتماد برای اندازه‌گیری آن بسیار دشوار است. مضافاً اینکه اندازه‌گیری دامنه اعتقاد مذهبی افراد از این هم دشوارتر است.

#### زمینه‌های ظهور سکولاریسم

از روشهای مناسب فهم یک پدیده رجوع به منطق درونی و زمینه شکل‌گیری آن است (توماس اسپرگینز، ۱۳۷۰: ۳۳). از این رو، بی‌مناسبت نیست اگر برای روشن‌تر شدن معنای سکولاریسم به نظر پژوهشگران در این باب اشاره کنیم. پیتربرگر زمینه مساعد بروز این مفهوم را مسیحیت می‌داند؛ هرچند او عوامل اجتماعی و اقتصادی را در این امر بی‌تأثیر نمی‌داند، درعین حال، معتقد است که ادیان دیگر، حتی اگر شاهد توسعه، صنعتی‌شدن و گسترش شهرنشینی هم باشند، سکولار نخواهند شد. وی سکولاریسم را با پروتستانیزم در مسیحیت مقارن می‌داند. به نظر او در کاتولیسیم این دسته‌گرایشها مهار شده بود؛ اما با جنبش پروتستان و اصطلاح مذهبی بندگشوده شد و این نهضت با نوعی دگرگونی در ساختار طبقاتی و جابه‌جایی فنودالیسم همراه شد. برگر، به تبع وبر و متأثر از او، گرایش مرتبط با عقلانیت روزافزون را نیروی مشوق سکولاریسم می‌داند. از این رو، برگر پروتستانیزم را، که ناشی از عقلانیت جدید بود، پیش‌درآمد سکولاریسم می‌نامد (Peter Berge, 1973: 179). عامل مهم و بنیادینی که برگر برای ظهور سکولاریسم در مسیحیت به آن توجه دارد سازماندهی مذهبی یا کلیساست. به نظر وی سازمان مذهبی متضمن نوعی تخصص نهادی بالقوه و ذاتی دین بوده؛ به این معنی که قلمروهای دیگر زندگی را می‌توان بیش از پیش به یک عرصه جداگانه و نامقدس واگذار کرد و، در نتیجه، آنها را از حوزه صلاحیت امور

۴. جایگزینی صورتهای مذهبی به جای باورداشتهای و نهادهای مذهبی، یعنی دانش، رفتار و نهادهایی که زمانی مبتنی بر قدرت خدا تصور می‌شدند به پدیده‌هایی آفریده انسان و تحت مسئولیت او تبدیل می‌شوند. در این معنا با دین انسانی شده مواجه‌ایم.

۵. سلب تقدس از جهان؛ به این معنا که جهان خصلت مقدسش را از دست می‌دهد و انسان و طبیعت موضوع تبیین علی - عقلانی قرار می‌گیرند. در این جهان جدید نیروهای فراطبیعی هیچ نقشی ندارند.

۶. حرکت از جامعه مقدس به سوی جامعه دنیوی؛ به این ترتیب که جامعه هر نوع پابندی به ارزشها و اعمال سستی را رها می‌کند و ضمن پذیرش دگرگونی، تمام فعالیتها را بر مبنای محاسبات عقلانی و فایده‌گرایانه انجام می‌دهد (Larry Shiner, 1959: 211).

دابلر برای توضیح دقیق سکولاریسم از اصطلاح «دین برکناری»<sup>۱</sup> استفاده می‌کند. منظور وی فرایند تقدس‌زدایی، متمایزسازی و جابه‌جایی مفاهیم مذهبی در جامعه معاصر است. البته او میان سکولاریسم در سطح فرد، جامعه و درون دینی تمایز قائل است (K. Dobbelaere, 3-20/29).

نکته‌لازم شایان‌ذکر این است که اختلاف‌نظر درباره سکولاریسم تنها بر سر مفهوم آن نسبت؛ بلکه از منشاء دیگری نیز متأثر می‌گردد. از اینکه آیا جامعه معاصر از گذشته مذهبی‌تر است یا خیر؟ گروهی معتقدند مفهوم عصر ایمان توهمی است که بیشتر در نتیجه تمرکز بر باورداشتهای نخبگان جامعه گذشته، که اطلاعات بیشتری از آنها داریم و عدم توجه به مردم عادی پدید آمده است. به اعتقاد این عده، در عصر فنودالی مسیحیت کاتولیک آیین مورد علاقه طبقه بالا یا اشراف بود ولی در میان روستاییان چندان قدرتی نداشت. خلاصه، در گذشته، هیچ عصر طلائی مذهب وجود نداشت که بتوان آن را در مقابل وضعیت کنونی قرار داد (R. M. Cood Ridge, 381-). به علاوه، در جامعه نوین شاهد رواج بسیاری از عرفهای خصوصی و فردی خارج از قلمرو دین

1. Laicisation

2. Desacralisation

به سوی «استعلاهای کوچک»، که با تحقق نفس، ابراز وجود و آزادیهای شخصی سروکار دارند، در چرخش است (T. Luckman, 1982: 127-138/50).

فن نیز سکولاریسم را متناسب با تحولات اجتماعی تفسیر می‌کند. به عقیده وی صورتی از فرهنگ مذهبی که با جامعه نوین بیشترین سازگاری را دارد آن صورتی است که پهنه محدودی به امور مقدس می‌دهد و درجه پایینی از تلفیق نظامهای ارزشی فردی و گروهی را تقویت می‌کند. دین اختصاصی بهترین مصداق این نوع فرهنگ است؛ چراکه چنین دینی را می‌توان، بدون هیچ تناقضی، با نقشهای شغلی روزمره به کار بست. فعالیتهای چنین دینی محدود به زمانها و مکانها و امور بسیار مخصوصی است. این دین یک نوع فعالیت وجدآور جادویی و فرصتی برای اشتغال به امور غیرعقلانی در برابر عقلانیت تحمیلی سازمانهای رسمی، دیوانسالاری و نقشهای زندگی روزانه برای مؤمنانش فراهم می‌آورد. در این خصوص فن به مشکلاتی اشاره می‌کند که فرهنگهای مذهبی دارای نظامهای ارزشی فراگیر دچارش هستند. این فرهنگها به امر مقدس پهنه گسترده‌ای می‌دهند و همخوانی شدیدی را میان قلمروهای خصوصی و گروهی می‌طلبند. این امر، در جامعه معاصر که عقلانیت ابزاری - فنی بر آن مسلط است و با ارزشهای فراگیر یکپارچه نمی‌شود مشکلاتی برای مردم به بار می‌آورد. به این ترتیب، سکولاریسم سبک مذهبی متمایزی که با شرایط نوین سازگار باشد، پدید می‌آورد (R. K. Fenn, 1978: 273). در مقابل، برخی بر این نظرند که سکولاریسم را پیامد صنعتی شدن و شهرنشینی انگاشتن بسیار ساده‌انگارانه و سطحی است؛ چراکه سکولاریزم پیامد دگرگونیهای اجتماعی پیچیده‌ای است که هم در نتیجه صنعتی شدن و شهرنشینی پدید آمده و هم در پیوند با این فراگرد و سبب آن بوده است. به علاوه، فهم دقیق و جامع آن به تعریف و نقش دین در جامعه مرتبط است. به عبارت دیگر، تبیین سستی گرفتن یا ناپدیدشدن دین بستگی به

مقدس برکنار کرد. به این ترتیب، قلمروهای دیگر غیرمذهبی در معرض فراگرد عقلانیت و کاربرد افکار و دانش نوین قرار گرفت. بعد از آن کلیسا و دین در هدایت زندگی و تفسیر جهان نقش کم‌اهمیت‌تری پیدا کرد. از نظر برگر، این نوع تفکیک در ادیان دیگر یافت نمی‌شود (Ibid, 247). عامل مهم دیگری که برای رشد سکولاریسم در مسیحیت ذکر می‌کند، تکثرگرایی حاصل از تساهل و مداراست. به اعتقاد وی این امر نه فقط به گسترش عقلانی شدن یاری رساند، بلکه در رویگردانی مردم از دین تأثیر مستقیم‌تری گذاشت. اینکه فرد اجازه داشت از میان تفسیرهای گوناگون یک تفسیر را برای خود برگزیند، در کل، به کاهش ارزش یا از دست رفتن اقتدار دیدگاه مذهبی انجامید. این تساهل حتی به افراد اجازه می‌داد که هیچ مذهب یا دینی نداشته باشد (B. Wolson, 1962: 342).

ویلسون، برخلاف برگر، به عوامل خارج از مسیحیت تأکید می‌کند. به عقیده وی رشد مستقل دانش و روش علمی اهمیت بسزایی در این فرایند دارد. او نیز جدایی قلمروهای اجتماعی و تخصص نهاد دینی را در سکولاریسم مهم می‌داند؛ اما مهمترین نکته‌ای که بر آن انگشت می‌گذارد زوال همبستگی اجتماعی در محیط نوین شهری و، در نتیجه، دگرگونی در سرشت نظارت اجتماعی است. وی معتقد است که در جوامع بسیط اولیه، نظارت اجتماعی پایه اخلاقی و مذهبی داشت؛ ولی در جهان عقل‌گرا نظارت فنی و دیوانسالارانه است. نظارت در این جوامع غیرشخصی شده و مبنای اخلاقی پیشین خود را از دست می‌دهد.

لاکمن نیز بر این عقیده است که ویژگی جوامع معاصر عدم نیاز به نظامهای فراگیر ارزشی است؛ زیرا آنها به مشروعیت مذهبی نیاز ندارند. به این ترتیب، دین به جنبه‌ای از زندگی خصوصی تبدیل می‌شود. لاکمن چنین استدلال می‌کند که در جوامع نوین شاهد دگرگونی ژرفی در رویکرد مذهبی هستیم؛ زیرا جامعه از «استعلاهای بزرگ»، که با امور اخروی، زندگی و مرگ سروکار دارد،

از سوی دیگر تحلیل می‌شود (ادوین آرتور، ۱۳۶۹: ۶۱-۹). این نگرش در مقابل نظراتی است که استقلال معارف مربوط به اداره زندگی دنیا - معارف عملی - از معارف دینی را منطقی و مفهوماً محال می‌داند. چراکه معتقدند بشر توانایی لازم برای اداره امور عملی و زندگی دنیایی را ندارد؛ و از آنجایی که معارف دینی دربردارنده شیوه‌های درست زندگی و اهداف غایی مناسب است، منطقی، مقدم بر معارف عملی است. در مقابل، سکولاریسم فلسفی رابطه میان آن دو دسته از معارف را نه مفهومی و منطقی، بلکه تاریخی می‌داند. بر این اساس، حداقل در عالم نظر، معارف عملی را می‌توان بدون کمک معارف دینی شناسایی کرد؛ هرچند این امر در عالم واقع تاکنون محقق نشده باشد (Paul Holmer, 1961:57).

چنانچه ملاحظه می‌شود، اصل بنیادین و اولیه در این رهیافت تقدم عقل بر نقل است. به این معنا که انسان موجودی است که قادر است با تکیه بر عقل و مستقل از دین غایات و طرق رسیدن به آنها را شناسایی نماید. در ادامه، برای تفصیل بیشتر، ابتدا به تحلیل معارف دینی سپس معارف عملی و در نهایت بررسی رابطه میان آن دو پرداخته خواهد شد.

#### الف) معرفت دینی

قضیه دینی عبارت است از هر قضیه‌ای که مربوط به وجود خداوند، صفات و افعال او باشد. البته هر اشتقاقی از این مقدمات نیز جزو قضایای دینی به شمار می‌رود؛ از این‌رو، قضیه دینی شامل اعتقاد به وجود خداوند به عنوان خالق ازلی و ابدی، صاحب قدرت مطلق، معرفت مطلق و خیر محض است. پس اولین مسئله‌ای که در معارف دینی با آن مواجه می‌شویم وجود خداوند است (Richard Swinburne, 1977: 203-234). در تمام ادیان ابراهیمی، خداوند خالق واحد برای تمام امور است. معرفت دینی، صرفاً محدود به شناخت حقیقت وجود خداوند و صفات او نیست؛ بلکه هر نوع معرفت قابل حصول

این دارد که درباره پیدایش اولیه دین چه نظری پذیرفته شده باشد. مثلاً، اگر دین واکنش به محرومیت تلقی گردد، سکولاریسم به رشد اقتصادی و دموکراسی مربوط می‌شود؛ اگر دینی ناشی از کمبود و ندرت منابع باشد، سکولاریسم نتیجه قابلیت روزافزون در تولید و رشد علم می‌شود؛ اگر دین ناشی از هراس باشد، سکولاریسم برخاسته از مهار طبیعت تلقی می‌شود؛ اگر دین واکنش روان‌پزشانه در برابر شرایط زندگی در سطح جمعی در نظر گرفته شود، سکولاریسم ناشی از این واقعیت است که جامعه به مرحله بلوغ رسیده است؛ اگر دین عامل انسجام باشد، سکولاریسم معلول پیدایش یک رشته از ارزشهای مناسبتر در شرایط نوین است؛ اگر دین وسیله معنی بخشیدن به وجود آدمها دانسته شود، سکولاریسم پیام‌آور بحران معنا یا فراگرد جستجوی راه تازه برای فراهم ساختن معنای مناسبتر برای شرایط موجود است. بنابراین، اگر نظر قانع‌کننده‌ای برای دین نداشته باشیم تبیین قانع‌کننده‌ای نیز در باب سکولاریسم نخواهیم داشت.

#### مبانی فلسفی سکولاریسم

بنابر آنچه که گذشت، اگر سکولاریسم را ناشی از مرجعیت یافتن عقل بدانیم، تقدس‌زدایی، رمزگشایی، تفکیک حوزه دین از عرصه عمومی و شخصی شدن دین از نتایج آن است. در همین ارتباط سکولاریسم فلسفی با اولویت دادن به عقل از آن در مقام ثبوت، نه اثبات، معارف اخلاقی - معیاری بهره می‌گیرد.

در این رهیافت برای عقل چنان قدرتی قائل اند که بدون رجوع به منابع وحیانی و ماوراءطبیعی توانایی تنظیم امور دنیایی بشر را دارد؛ مضافاً اینکه سکولاریسم فلسفی، ماهیتاً و منطقی، علوم مربوط به زندگی در دنیا را از دین منفصل می‌داند. توضیح اینکه، در رهیافت فلسفی به سکولاریسم، برای اثبات عدم ارتباط میان دستورات دینی با زندگی بشر، به جای رجوع به منابع نقلی و نصوص دینی طبیعت گزاره‌های دینی از یک سو و معارف بشری

درباب مقاصد و افعال خداوند را نیز دربرمی‌گیرد. به بیان دیگر، اگر دریابیم که خداوند پیامبر (ص) را برای هدایت انسانها ارسال فرموده است، نوعی معرفت دینی کسب کرده‌ایم. همچنین، اگر دریابیم که خداوند عقل انسان را خلق کرده و به آن قدرت تفکر داده، نیز، نوعی معرفت دینی به دست آورده‌ایم. بنابراین، قضایای دینی شامل الف) وجود خداوند؛ ب) صفات خداوند؛ ج) افعال و مقاصد خداوند است.

قضایای دینی ضرورت هستی‌شناسانه<sup>۳</sup> دارند. این قضایا صدقشان منوط به قضیه دیگری نیست، لذا قضایای دینی، قضایای ضروریه می‌باشند. طبیعت قضایای ضروریه از جائزه متفاوت است؛ اینکه فرد دلایل کافی برای حدوث امری داشته باشد - به‌عنوان یک نمونه از قضایای جائزه - با اینکه آن امر واقعاً اتفاق افتاده باشد متفاوت و مجزاست. لذا، صدق و کذب قضایای جائزه به اعتقاد فرد عالم به آن قضیه ربطی ندارد. به عبارت دیگر، اینکه فردی دلایل کافی برای قضیه جائزه‌ای داشته باشد به این معنی نیست که نسبت به آن شناخت دارد. چه بسا آن قضیه اصلاً صادق نباشد؛ زیرا شناخت عبارت است از باور صادق موجه (سوزان‌هاک، ۱۳۸۲: ۵۳). در حالی که در مورد قضایای ضروریه وضع متفاوت است؛ یعنی اگر قضیه ضروریه‌ای موضوع شناخت باشد آن شناخت نمی‌تواند صادق نباشد. لذا اگر فردی قضیه ضروریه‌ای را باور داشت به این معناست که او در شرایط اعتقادی مناسب در قبال موضوع شناخت است و، دیگر اینکه، قضیه موردنظر ضرورتاً صادق است.

خلاصه اینکه قضیه وجود خداوند به ضرورت هستی‌شناسانه صادق است و صدق آن در هیچ امری خارج از خودش نیست؛ زیرا خداوند بنیان و اساس تمام موجودات است.

### ب) معرفت عملی

معرفت عملی عبارت است از معارف مطلوب برای

تنظیم شئون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بشر. محورهای اساسی معارف عملی عبارت‌اند از: ۱. برای تحقق بخشیدن به اهداف مورداتفاق در زمینه‌های یادشده چه روشهایی وجود دارد؛ ۲. از غایات و اهداف گوناگون کدام یک مناسبتر است؛ ۳. چه معیاری را برای ارزیابی غایات و اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برگزینیم.

با نگاه اجمالی به سه دسته فوق مشخص می‌شود که معرفت عملی در بردارنده دو بخش معیاری و علمی است. بخش معیاری آن دسته از معارف است که غایات قصوای زندگی بشری را مشخص می‌کند. این بخش که شامل حوزه اخلاق می‌باشد، ارزشش در ذاتش است و وسیله رسیدن به هدف دیگری نیست، اما بخش علمی شامل مجموعه معارفی است که ابزارهای لازم برای دستیابی به اهداف مطلوب را بعد از تحقیق، آزمایش و مشاهده مشخص می‌سازد.

این دسته از معارف در شکل علوم انسانی و طبیعی قابل مشاهده است. طبیعت قضایای عملی در هر دو شاخه معیاری و علمی بدین شرح است: معرفت علمی در بردارنده قضایای تجربی است، یعنی قضایایی که صدق و کذب آنها از راه تجربه حاصل می‌شود؛ ویژگی این دسته از قضایا، که به عالم واقع و «هست» تعلق دارد، غیرضروری بودن است. بدین ترتیب، رفعشان موجب تناقض منطقی نمی‌گردد و در صورت صادق بودن نیز صدقشان ضروری نیست (عادل‌ظاهر، ۱۹۹۸: ۱۰۳-۷۷).

معرفت اخلاقی و معیاری نیز دارای طبیعت جائزه می‌باشد (Richard Brant, 1959:177). به این معنا که برای وصف یک فعل به صفت اخلاقی حسن یا مطلوب، هیچ رابطه ضروری میان فعل و صفت اخلاقی نیست. یعنی می‌توان یک فعل را بدون هیچ وصف اخلاقی متصور شد. مثلاً، نجات جان یک طفل بی‌گناه نه ذاتاً حسن است و نه ذاتاً قبیح؛ بلکه منوط به عوامل دیگری خارج

است (Emile Brunner, 1937: 50, 67)؛ زیرا خداوند خالق قوانین اخلاقی است. از این رو، خیر عبارت است از اطاعت و عمل بر وفق دستور خداوند. نزد این عده معرفت اخلاقی منوط به شناسایی خیر و شر است و شناخت خیر و شر فقط با شناسایی اوامر و نواهی خداوند میسر می‌گردد؛ لذا دین بر اخلاق تقدم معرفتی دارد. بنابر عقیده این دسته اخلاق بدون متافیزیک غیرممکن است (Ibid).

اگر بپذیریم که خیریت هر امری به این است که خداوند ما را به آن مکلف کرده باشد و شر بودن نیز ناشی از نهی پروردگار است، تقدم معرفت‌شناسانه اخلاق چنین می‌شود که بدون معیار الهی هیچ باوری، باور صادق موجه نخواهد بود. به عبارت دیگر، ممکن است بدون کمک دین نزد انبای بشر مقیاسهایی جهت ارزیابی امور اخلاقی موجود باشد. اما مادام که این معیارها صحیح نباشد یا اینکه در نفس امر صحیح باشد اما برای اطمینان از صحت آنها دلیلی در دست نباشد، در هر دو صورت، رجوع به چنین مقیاسهایی به شناخت و معرفت اخلاقی منجر نخواهد شد. بنابر آنچه که گذشت، اگر معیار مستقل صحیحی برای اطمینان از درستی اعمال خود در دست نداشته باشیم، یعنی دلایل کافی برای باور به آنچه واجب یا حسن می‌انگاریم نخواهیم داشت. حال، از آنجا که معرفت عبارت است از باور صادق موجه (مدلل) ما هیچگاه به معرفت اخلاقی دسترسی نخواهیم یافت. انتقاد دیگر این است که اگر به فرض هم بپذیریم در عالم نظر، رسیدن به معرفت اخلاقی میسر است اشکال در اینجاست که انسان به سبب نواقصی که در طبیعت وجودی‌اش دارد، بدون کمک وحی، عملاً، قادر به شناخت معارف معیاری - اخلاقی نیست.

صفاتی که جزو ثابت نهاد بشری است عبارت‌اند از خودخواهی، پیروی از هوسها عدم اطلاع از آینده و ذات

از ذاتش است. اگر نجات آن طفل سبب قتل اطفال بی‌گناه دیگری شود نمی‌توان آن را یک فعل نیک انگاشت. پس رابطه میان صفات اخلاقی با یک فعل جنبه شمول و کلیت ندارد. از آنجایی که هیچ قاعده‌ای نمی‌تواند به افعال اخلاقی حالت کلی ببخشد و افعال اخلاقی منوط به شرایط و ظرف زمان و مکان وقوع آنها می‌باشند، لذا، احکام جائزه‌اند. حتی در صورت مفروض انگاشتن نظر راس مبنی بر واجب وهله رومی<sup>۴</sup> بودن مبادی اخلاقی، بازهم دلیل بر ضرورت منطقی بودن آنها نیست (مک ایتایر السدر، ۱۳۷۸: ۱۳۶). زیرا باور بر این مبادی و ارزش نهادن به آنها، برخاسته از حیات بشر در این عالم است. لذا نمی‌توان آنها را مستقل از شرایط تاریخی و اجتماعی موجود، صحیح دانست.

حال که شرح معرفت دینی و عملی به اتمام رسید می‌توان دلیل سکولاریسم فلسفی مبنی بر عدم ارتباط منطقی و مفهومی میان آن دو را دریافت. در این مکتب چنین استدلال می‌شود که چون قضایای دینی قضایای ضروری‌اند نمی‌توان از آنها قضایای جائزه استخراج کرد؛ زیرا براساس اصل وراثت صفات منطقی، چون قضایای دینی ضروری‌اند پس نتایج حاصل از آنها نیز باید ضروری باشند، در حالی که قضایای مربوط به معارف عملی جائزه می‌باشند.

### ۳) نقد مبانی فلسفی سکولاریسم

به طور کلی، دو اشکال بر مبانی فلسفی سکولاریسم قابل طرح است. اشکال نخست معرفت‌شناسانه است و اشکال دوم، عملی. منظور از اولی این است که به لحاظ نظری حصول معرفت اخلاقی برای بشر بدون استعانت از دین مسیر نیست. در بحث عملی سخن بر سر این است که حتی اگر از لحاظ نظری حصول معرفت ممکن باشد، در عالم واقع و عملاً، بشر بدون هدایت خداوند قادر بر کسب آن نخواهد بود. توضیح اینکه، برخی از پژوهشگران معتقدند اساس خیر و شر در اراده خداوند

4. Prima- facie duty.

نتایج غیر قابل پیش‌بینی، تصمیم صحیح را تمیز دهد. حتی اگر بپذیریم که بشر حداقل توانایی پیش‌بینی نتایج احتمالی را دارد باز هم وافی به مقصود نیست؛ زیرا، چنانچه گذشت، معرفت عبارت است از باور صادق موجه نه باور احتمالی. بنابراین، انسان نیازمند بهره‌گیری از منبع عالی‌تری برای تمیز تصمیم درست از نادرست است که آن هم فقط نزد خداوند است؛ زیرا اوست که صاحب معرفت کلی علم مطلق بوده و می‌تواند نتایج دور و نزدیک هر عمل انسانی را دریابد.

آخرین نکته، طبیعت گناهکارانه بشر است. برخی از متفکران التزام انسان به عمل خیر را دلیل روشنی بر این ادعا می‌دانند که بشر قادر به انجام کار نیک نیست (Emile Brunner, 1937: 74). به عبارت دیگر، در نظر این عده صرف وجود حس التزام به خیر و تفاوت میان آنچه بهتر است انجام دهیم با آنچه مایل به انجام آن هستیم، بیانگر وجود فاصله‌ای میان طبیعت بشر و عمل خیر است. براساس این استدلال، تنها راه و بهترین وسیله برای پرکردن این فاصله وجود خداوند و تسلیم در برابر اراده وی می‌باشد؛ زیرا تنها به این ترتیب است که بشر مجدداً زندگانی‌اش را حول محور خداوند بنا می‌سازد.

#### نتیجه‌گیری

رهیافت اساسی در سکولاریسم فلسفی ناشی از حاکمیت فیزیک است. سیطره فیزیک پیدایش این عقیده را سبب گردیده است که تمام امور معلول نیروهای مادی‌اند و عقل یارای فهم آنها را دارد. به این ترتیب، فرشتگان ارواح و خداوند از قلمرو جهان‌شناسی بیرون رانده می‌شوند و ورود الهیات به عرصه علم مردود می‌گردد. حتی خود الهیات نیز به تیغ عقل سپرده می‌شود. با حاکم شدن عقل ابزاری و علت مکانیکی دیگر جایی برای علت نهایی باقی نمانده است. از این‌رو، در علم جدید، حوادث به علت فشار مکانیکی زمان گذشته، نه کشش زمان آینده، پیش می‌روند.

گناه‌کارانه‌اش (Ibid, 68-71)؛ توضیح اینکه، انسان موجودی ذاتاً خودخواه است. از این‌رو، اقدام به عملی که منافی برایش دربر نداشته باشد نخواهد کرد. چنین موجودی، هنگام وضع اخلاق، تنها شالوده منافع و مصالح شخصی را در نظر خواهد داشت. روشن است که این برای اخلاق بنیانی استوار نیست. از آنجایی که عمل به اخلاق صحیح جز با فداکاری و اطاعت از «امر مطلق» میسر نمی‌باشد، در نتیجه، عملاً خودخواهی بشر او را از حصول به معرفت اخلاقی مانع می‌شود؛ از سوی دیگر، پیروی از هوا و هوس، که ویژگی دیگر طبیعت انسانی است، سبب می‌شود که انسان به جای توجه به نتایج بلندمدت به امور نزدیک و کوتاه‌مدت توجه کند. به این ترتیب، بشر از درک سعادت حقیقی عاجز می‌گردد. زیرا سعادت یعنی غایت منحصر به فردی که ارزش فی‌نفسه دارد (John Hick, 94-510).

اگر نظر ارسطو راجع به اخلاق را بپذیریم که می‌گوید معارف اخلاقی عبارت است از آنچه به سعادت انسان می‌انجامد، می‌بینیم که انسان، به دلیل حجاب هوسها و شهواتش، نمی‌تواند مکونات سعادت حقیقی را دریابد؛ و، با این ترتیب، دستیابی به معارف اخلاقی برایش امکان‌پذیر نخواهد بود. ناتوانی بشر از آگاهی زمان آینده معضل دیگری است که ضرورت وحی و دستورات دینی برای اخلاق را تثبیت می‌کند. درواقع، آفرینش بشر توأم با محرومیت‌هایی است که اطلاع از نتایج آینده اعمالش را غیرممکن می‌سازد؛ به‌ویژه اگر این آینده چند نسل به طول انجامد. بشر، طبعاً دانش کلی ندارد و اگر بپذیریم که آینده از احتمالات بسیاری آکنده است دسترسی به علم مربوط به زمان آینده برای بشر عملاً غیرممکن می‌گردد، در حالی که علم آینده برای معرفت اخلاقی ضروری است. توضیح اینکه، هر وقت انسان تصمیمی می‌گیرد، از آن نتایج متعددی به دست می‌آید که چه بسا همان نتایجی نیست که توقع داشته است. به این ترتیب، بشر قادر نیست از میان تصمیماتش، با توجه به

اینگهارت، رونالد (۱۳۷۳)، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، نشر کویر، تهران؛  
 برگر، پیتر (۱۳۸۰)، برخلاف جریان، ترجمه افشین امری، نشر بندگان، تهران؛  
 ظاهر عادل (۱۹۹۸)، *اسس الفلسفیه للعلمانیه*، دارالسلام، بیروت؛  
 هاک، سوزان (۱۳۸۲)، *فلسفه منطقی*، ترجمه محمدعلی حاجتی، انتشارات طه، قم؛  
 هامیلتون، ملکم (۱۳۷۷)، *جامعه‌شناسی دین*، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات تبیان، تهران؛

**Berger peter**, (1973), *the Social Reality of Religion*, Harmend swarth penguin;

**Cood Ridge, R.M**, the Age of Path – Romance or Reality, *Sociology Review*, No 23;

**Dobbelaere. K**, Secularisation Amulti – Dimensional Concept, *Current Secrology*, No 29;

**Emile Brunner**, (1937), *God and Man*, London Cuther Worth press;

**Emile Brunner**, (1937), *the Divine Imperative*, therworth press, London;

**Fenn, R. K.** (1978), *Toward a theory of secularization srorrs. Com society for the scientific study of religion*;

**Homer paul**, (1961), *Theology and Scientific Study of Recigion Minneupolis Denison*;

**John Hick**, *Belief and life; The fondamental Nature of the Christian Ethic in Encounter*, Vol.20, No. 4;

**Luckman, T.** (1982), *Shrinking Transcendence Expanding Religinon Analysis*, No. 50;

**Paul Holmer**, (1961), *theology and Scientihfific Study of Religion Mimeupolis Denison*;

**Richard Brant**, (1959), *Ethical theory*, engle world cliffs, Newjersey;

**Richard Swinburne**, (1977), *the coherence of theism*, Oxford, Claredon Press;

**sehusrer smon**, (2000), *webster's new world dictionary*, New york;

**shiner lorry**, (1959), *the concept of secularisation in Empirical Research*, penguin, London;

**Wilson, B.** (1962), *Rehlgion in Sociological Perspective*, Oxford University Press. ■

در عصر حاضر، سخن از ایمان به منزله جهش به سوی امر نامعقول، سخنی گزاف تلقی می‌شود. اما مشکل اصلی تفکر جدید، که سکولاریسم فلسفی نیز به آن دچار گردیده، عدم توجه به این نکته است که ایمان عمل اراده است که به مدد آن انسان به مرحله‌ای می‌رسد که اتصال به خداوند یا نیل به معرفت او می‌گویند. درست همان‌گونه که ما راندگی یا تار زدن را کمتر از کتاب و بیشتر از پرداختن به خود آنها فرا می‌گیریم، از طریق ایمان به عنصر شناختی می‌رسیم که خود به سلسله‌ای از اعتقادات می‌انجامد یا در آنها جلوه‌گر می‌شود. بنابراین، تکیه بر عقل پناهگاه مطمئنی نخواهد بود.

به علاوه، انفکاک و تمایز نهادها و استقلال تکوینی آنها هرگز به معنای جدایی آنها از یکدیگر نیست؛ بلکه مستلزم روابط نزدیک و متقابل در میان آنها نیز هست. در این جریان هریک از نهادها، از جمله دین، در کارکرد خود عمیقتر و فعالتر شده و، درعین حال، دستاورد هر نهاد برای نهاد دیگر حیاتی‌تر و مغتنم‌تر می‌گردد. این روند، که به سکولاریسم عینی (objective) معروف است، در عمل، به سکولاریسم ذهنی نمی‌انجامد تا به موجب آن دین و مذهب از فرهنگ ریشه‌کن شده و معنویت از بین برود (پیتر برگر، ۱۳۸۰: ۳۸).

سکولاریسم عینی سبب شد که دین از حوزه‌های غیردینی اجتماع عقب بنشیند. ولی در حوزه خاص خود نه تنها تحلیل نرفت بلکه بالنده‌تر شد. به عبارت دیگر، دین از جامعه منفور تحکم بر مردم به درآمد و در لباس پاسخ به نیازهای فردی و جمعی انسانها به بازار آمده و مقبول افتاده است (رونالد اینگهارت، ۱۳۷۳: ۷۰).

#### منابع

آرتوربرت، ادوین (۱۳۶۹)، *مبادی، مابعدالطبیعه علوم نوین*، ترجمه عبدالکریم سروش، انتشارات علمی - فرهنگی، تهران؛  
 اسپریکتز، توماس (۱۳۷۰)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجائی، نشر آگاه، تهران؛  
 ایبتایرالسدر، مک (۱۳۷۸)، *تاریخچه فلسفه اخلاق*، ترجمه اسدالله رحمتی، انتشارات حکمت، تهران؛